



فهرست

۲ تعلق اوامر به طبایع یا افراد
۲ نگاهی به مطالب پیشین
۲ تقریر دوم مسئله
۲ اشکال مرحوم خویی بر تقریر دوم
۳ تکمله فرمایش مرحوم خویی در کتب فلسفی
۴ اشکال آیت الله وحید بر مرحوم خویی
۴ مقدمه
۴ تصویر آیت الله وحید از تقریر مرحوم نائینی
۶ ملاحظه در بحث فلسفی مسئله



بسم الله الرحمن الرحيم

تعلق اوامر به طبایع یا افراد

نگاهی به مطالب پیشین

بحث در این بود که اوامر یا خطابات شرعیه به طبایع تعلق می‌گیرد یا به افراد تعلق می‌گیرد. مطابق آنچه که در محاضرات بود گفتیم چند تقریر و تصویر در مسئله وجود دارد که تصویر و تقریر اول را طرح و بررسی کردیم و وارد تصویر دوم شدیم که تصویر دوم مانند تصویر اول مبتنی بر یک بحث فلسفی بود.

۱. تقریر دوم مسئله

خلاصه تصویر دوم که مرحوم خویی به استادشان میرزای نائینی نسبت داده‌اند این است که اگر اوامر به طبایع تعلق بگیرد، خصوصیات فردیه و شخصیه از دایره امر خارج می‌شود اما اگر اوامر به افراد تعلق بگیرد ویژگی‌ها و مشخصات فردی مشمول امر می‌شود، برای اینکه فرد یعنی طبیعتی که با عوارض حافه به آن تشخص پیدا کرده است و آن وقت عوارض هم در ذیل امر یا نهی قرار می‌گیرند. ثمره آن را هم بحث اجتماع امرونی قرار دادند.

۲. اشکال مرحوم خویی بر تقریر دوم

در جواب این تصویر، شاگرد ایشان مرحوم خویی فرمودند که نگاه شما بر یک نگاه ما قبل حکمت متعالیه و صدرایی مبتنی است و این دیدگاه که تشخص فرد به عوارض حافه به فرد است دیدگاه مشایی است. بنا بر این دیدگاه، شخصیت و فردیت زید به سلسله عوارضی است که او را در بر گرفته است، مثلاً در چه زمانی است، فرزند کیست، پدر کیست و مانند آن. مجموعه‌ای از عوارض حافه است که تشخص را به وجود آورده است و وقتی که این مجموعه، تشخص شد و اگر امر هم به تشخص تعلق بگیرد، یعنی به همه این اعراض، امر تعلق گرفته است.

ایشان می‌فرمایند بنا بر آنچه که در حکمت متعالیه آمده است، شخصیت تشخص و فردیت فرد و عینیت خارجی فرد به وجود است و اعراض هر کدام یک ماهیت کلیه و فرد خارجی دارد و این ماهیات موجب فردیت فرد نشده است. فردیت فرد بنا بر نظریه اصالت وجود، به وجود اوست. اگر دیدگاه دوم پذیرفته شد، عوارض و خصوصیات حافه فرد از



فردیت و شخصیت فرد بیرون است و امر هم بر وجود خاص می‌رود و بر اعراض و عوارض حافه نمی‌رود. این فرمایشی است که آقای خویی فرموده‌اند.

تکمله فرمایش مرحوم خویی در کتب فلسفی

در تکمیل آنچه که آقای خویی فرموده‌اند اگر بدایه و نهاییه را ببینید، در بدایه عنوان فصلی وجود دارد که تشخیص فرد به چیست. در نهاییه هم در ذیل بحث از ماهیات که گفته می‌شود ماهیات کلیه و جزئیه وجود دارد در ضمن کلیت و جزئیت می‌گوید که جزئیت به چیست و بحث شده است. در اسفار هم در جلد اول به گمانم این مطلب، عنوان فصلی باشد، در آنجا انتظار بیش از دو نظری است که در اینجا نقل کردیم. آنچه در اینجا نقل شد دو نظر بود، یک نظر مشائی بود که می‌گوید تشخیص شخص و عینیت و جزئیت و فردیت فرد، به اعراض و عوارض حافه است. دیدگاه دوم هم دیدگاه صدرایی بود که تشخیص به وجود است.

اما در کتب فلسفی دیدگاه‌های دیگری هم وجود دارد، مثلاً یک دیدگاه این است که فردیت و شخصیت فرد به علت و مفیض وجود است. به علت شیء است و علت است که فردیت را ایجاد می‌کند. گاهی این علت را علت بعیده گرفته‌اند، گاهی می‌گویند خود خدا و گاهی می‌گویند عقل اول و گاهی می‌گویند علت قریب شیء می‌باشد. گاهی به علت غائی نسبت داده شده است، گاهی به علت مادی و ماده شیء نسبت داده شده است. می‌خواهم بگویم سه چهار نظر دیگر در ملاک فردیت و شخصیت، در فلسفه وجود دارد، منتهی انتظار دیگر همه انظار است که ضعف بالایی دارد. برای اینکه گفته شده است، اینکه تفرد شیء به علت غائی یا علت فاعلی یا چیزهایی از این قبیل نسبت داده می‌شود، این‌ها همه علل بعیده است در حالی که سؤال این است که در ذات شیء ملاک فردیت چیست. آن وقت گفته می‌شود که یا به عوارض حافه است و یا به وجود است. پس سه چهار نظریه دیگر هم در ملاک فردیت و تشخیص وجود دارد که ضعف آن‌ها خیلی بین است، لذا محور مهم همین دو نظریه مشائی و صدرایی است که عرض شد.

توضیح دیگری هم در اینجا عرض کنیم که در کلمات فلاسفه تعبیری آمده است به نام فرد بالذات و فرد بالعرض. آقای خویی می‌خواهند بفرمایند که فرد بالذات، همان وجود خاص شخص است و اگر عوارض را به عنوان فرد به شمار بیاوریم فرد بالعرض است. ایشان می‌فرمایند که فرد بالذات همان وجود است، چون قوام و شخصیت شخص به همان وجود است آن چیزهای دیگر امور حافه‌ای است که همراه فرد بالذات است و آن طبعاً خارج از بحث است.

این تصویر مرحوم نائینی از بحث و ثمره‌ای که برای آن ذکر کردند و نقد آقای خویی مبتنی بر دیدگاه صدرایی است و ایشان هم در اینجا خیلی قاطع می‌گوید فإن هذا خاطئ جداً. تصور ایشان تصور خاطئ است، چون بر روی فرد



بالعرض بحث می‌کند در حالی که کسی نمی‌گوید امر به فرد بالعرض تعلق می‌گیرد، آنچه که امر یا نهی به آن تعلق می‌گیرد فرد بالذات است و فرد بالذات وجود فرد است که شخصیت شخص هم به وجود است.

۳. اشکال آیت‌الله وحید بر مرحوم خویی

شاگرد آقای خویی حضرت آقای وحید اشکالی به آقای خویی گرفته‌اند که در کتاب التحقيق که به نوعی تقریرات اصول ایشان است نقل شده است. ایشان می‌فرمایند به گمان ما این‌طور نیست که مرحوم نائینی نسبت به این بحث حساس فلسفی بی‌توجهی کرده باشد. ایشان به این مطلب توجه داشته‌اند که تشخیص شیء به وجود است و ملاک تشخیص و فردیت واقعی بنا بر اصالت وجود همان وجود است، منتهی با فرض همین، سؤالی وجود دارد که مرحوم نائینی به آن ناظر است. برای اینکه آن سؤال مشخص شود باید به یک مقدمه توجه داشت و آن مقدمه را ابتدا عرض می‌کنم و بعد از آن تقریری که آقای وحید از نظر مرحوم نائینی دارد اشاره می‌کنم.

مقدمه

آن مقدمه این است که حتی وقتی گفته می‌شود تشخیص به وجود است، این را نمی‌توان نفی کرد که در عالم خارج فرد بالذات با قطع نظر از عوارض و تشخیصات نداریم. واقعیت این است که در عالم خارج وجودات خاصه همراه با سلسله‌ای از عوارض و ماهیات دیگر هستند، یعنی در خارج فرد محضی که عوارض ماهوی منضمه نداشته باشد نداریم. آنچه در خارج وجود دارد وجودات خاصه است که همراه با مثلاً قد، وزن، پدر یا پسر بودن و مانند آن است. پس واقعیت خارجی این است که عوارض منضمه همراه با وجودات خارجی هست و فرد، مرکب از مجموعه عوارض و ویژگی‌ها است. چه قائل به نظریه مشائی باشیم و چه قائل به نظر صدرایی باشیم علی‌ای حال، در عالم عین عوارض خارجی وجود دارد و همراه فرد هستند.

تصویر آیت‌الله وحید از تقریر مرحوم نائینی

تصویر بحث از فرمایش مرحوم نائینی را حضرت آقای وحید این‌طور می‌فرمایند که عوارضی که حافه به وجود شیء است، آیا تشخیص فرد مثلاً زید به عوارض در رتبه اول است و بعد وجود به آن تعلق می‌گیرد. آیا شیء در خارج، اول متشخص به عوارض ماهوی می‌شود و بعد وجود به آن تعلق می‌گیرد. یعنی اول انسانی به ماهیات عارضه متشخص



می‌شود و اول آن‌ها به شخص تعلق می‌گیرد و بعد از آن، وجود خاص به آن تعلق می‌گیرد یا هم زمان با تعلق وجود، آن عوارض هم تعلق پیدا می‌کند.

این سؤال دقیق فلسفی دیگری شد. درست است که تشخیص شیء به وجود خاص است، اما واقعیت خارجی این است که وجود خاص همراه با عوارض است. سؤال این است که مجموع ویژگی‌ها، رتبه متقدم دارد و وجود به این مجموعه تعلق می‌گیرد یا اینکه وجود که می‌آید، همراه با وجود، مجموع ویژگی‌ها هم تحقق پیدا می‌کنند. آقای وحید می‌فرمایند سؤال مرحوم نائینی این است. یک بار می‌گوییم عوارض و ویژگی‌های منضم به ماهیت، رتبتاً اول است، یعنی عللی آن‌ها را در رتبه قبل ایجاد می‌کند و بعد وجود به او افاضه می‌شود. وجود به انسانی که بستر تاریخی و زمانی و مکانی دارد چون بستر تاریخی و زمانی و مکانی در رتبه قبل است، یا اینکه وجود خاص به ماهیت تعلق می‌گیرد و همراه و در اثر تعلق ویژگی‌های ضمیمه‌ای هم همراه است. ایشان می‌فرمایند درست است که تشخیص شیء به وجود است، اما آیا این وجود خاص به چیزی که ضمائم و منضمات را دارد تعلق می‌گیرد و ضمائم و منضمات در رتبه قبل است یا اینکه ضمائم و منضمات، همراه وجود می‌آید.

مرحوم خویی یک تصویر از فرمایش نائینی در ذهنشان داشتند که آن تصویر قابل مناقشه بود، به این صورت که دیدگاه مرحوم نائینی، مشائی است و فرض بر این قرار گرفته است که تشخیص وجود به منضمات خارجی است، آن وقت سؤال مطرح می‌شود که آیا امر به طبیعت تعلق گرفته است یا به جزئی (ضمائم) تعلق گرفته است و مرحوم خویی در پاسخ می‌گفتند که اگر به جزئی هم تعلق گرفته باشد جزئی هم وجود است و لذا این دو فرقی نمی‌کنند.

اما آقای وحید می‌فرمایند که تصویری که مرحوم نائینی دارند این است که هر چند تشخیص به وجود است، اما سؤال این است که وجود تعلق می‌گیرد به ماهیت با ضمائم که ضمائم در رتبه قبل است، یا اینکه ضمائم با وجود، پیدا می‌شود. اگر ضمائم ماهیت، در رتبه قبل باشد، امر به وجودی که داری این ضمائم است تعلق می‌گیرد، اما اگر تعلق به وجود گرفته است و ضمائم در رتبه قبل نیست بلکه ضمائم با خود وجود می‌آید یا متأخر از وجود است، حالت دیگری می‌شود.

در حالت اول ضمائم هم زیر پر امر می‌آید، اما در حالت دوم ضمائم خارج از امر می‌شود. پس اینکه مرحوم نائینی می‌فرمایند امر به طبیعت تعلق می‌گیرد، مقصودشان حالت دوم است، یعنی به خود وجود تعلق می‌گیرد و ضمائم هم در رتبه قبل از وجود نیست و با خود وجود پیدا می‌شود یا اینکه متأخر از آن است. پس در اینجا این سؤال مطرح است که امر به طبیعت تعلق گرفته است یا اینکه امر به وجودی که به انضمام ضمائم است تعلق گرفته است (و ضمائم منضم



زیر پر امر می‌آید چون ضمائ در رتبه قبل بوده‌اند و اصلاً این وجود خاص محقق نمی‌شود مگر اینکه ضمائ در رتبه قبل باشند).

گفته می‌شود وجود متشخص است و وجود هم به وجود فرد تعلق می‌گیرد و وجود هم بدون ضمائ نمی‌شود، اما یک حالت این است که ضمائ اول باید زمینه‌هایش باشد تا وجود بیاید، در این صورت ضمائ هم مقومات وجود می‌شوند، یا اینکه ضمائ زمان و مکان با خود وجود پیدا می‌شود، اگر با خود وجود پیدا شود در رتبه متأخر است و دیگر زیر پر امر نمی‌آید و عوارض مشمول امر نمی‌شود. مقصود نائینی از اینکه اوامر به طبایع تعلق می‌گیرد این است که امر به وجود تعلق می‌گیرد و ضمائ همه با وجود و در رتبه بعد آن محقق می‌شود و لذا زیر پر امر نمی‌آید. مقصود از تعلق امر به فرد این است که امر به وجود تعلق می‌گیرد، وجودی که متقوم به این است که ضمائ در رتبه قبل علت داشته باشد و همه آن‌ها مقومات وجود می‌شود.

احتمال اول این می‌شود که امر به وجود خاص تعلق می‌گیرد ولی وجود خاص متوقف بر ضمائ است، وقتی وجود خاص درست می‌شود که ضمائ هم آمده باشد، این تعلق امر به فرد می‌شود، چون ضمائ همه مقومات وجود خاص هستند. احتمال دوم این است که امر به وجود تعلق می‌گیرد ولی ضمائ با خود وجود می‌آیند نه اینکه قبل از وجود و به عنوان شرایط وجود آمده باشند، این‌ها همه لوازم بعد از وجود است. این است که ضمائ همه لازمه وجود است، منتهی می‌خواهیم ببینیم که آن‌ها از شرایط وجود خاص هستند، اگر از شرایط باشند مقوم می‌شوند و زیر پر امر می‌آیند یا اینکه از شرایط نیست و از لوازم متأخر از وجود است و از زیر پر امر بیرون می‌رود.

سیر بحث را شما مذاقه کردید در اینجا فرمایش آقای نائینی و بعد هم مناقشه آقای خوبی و بعد هم مناقشه آقای وحید به آقای خوبی ذکر شد و جمع بحث هم این شد که فرمایش مرحوم نائینی دو تصویر دارد، یک تصویری است که آقای خوبی دارند و دیگری تصویری است که آقای وحید از فرمایش آقای نائینی دارند.

۴. ملاحظه در بحث فلسفی مسئله

ملاحظه ما در اینجا این است که آنچه در کلام آقای وحید آمده است بحث واقعاً مهمی است، برای اینکه هرچقدر ملاصدرا بگوید اصالت با وجود است و وجود هم عین فردیت و شخصیت است و ما هم این را بپذیریم، ولی نمی‌توان واقعیت را هیچ‌وقت نادیده گرفت. آن واقعیتی که نمی‌شود نادیده گرفت این است که در خارج، وجود خاص مثلاً وجود زید، دارای هزاران عارض و امور منضمه است، واقعیت این است که هر فرد هزار ضمیمه دارد و سؤال جدی هم وجود دارد که ضمائ با وجود خاص چه نسبتی دارند، نسبت ضمائ (که خود آن‌ها هم وجود خاص دارد و هیچ وجود خاص



لیسیده و بی پیوست نداریم)، نسبت این چند وجود که با هم ترکیب شده است، چیست. آیا یکی علت است و دیگری معلول است یا همه آنها معلول علل دیگر هستند. آیا عوارض منضمه در رتبه متقدم هستند یا در رتبه متأخر هستند. ولو تشخیص از نظر فلسفی به وجود است، ولی واقعیت این است که وجود، هیچ وقت بدون عوارض متصور نیست. این وجودات که پیرامون امر جوهری قرار گرفته اند چه ربطی با هم دارند. این سؤال جدی است که باید آن را حل کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.